

چند گپ در مورد چه گوارا



جای بسا خشنودی و سرور است که جریده "ماندگار" بروز شنبه هجدهم میزان نوشت که : " چهل و دومین سالروز کشته شدن دکتر ارنستو چه گوارا برای نخستین بار در تاریخ افغانستان برگزار شد" و " در همایشی که از سوی شماری از نویسندگان در کابل " (1) دایر شده بود ، بسیاری از فرهیختگان سخنان نگر گفتند و در سفتند. همچنان در جریده هشت صبح بروز شنبه هجدهم میزان نیز خوانده بودم که :

" 9 اکتوبر مصادف است با روز تیر باران شدن چه گوآرا ، انقلابی معروف ارجنتاین ، در بولیوی . از اینرو در انجمن قلم افغانستان با حضور شماری از فرهنگیان و فعالین سیاسی روز گذشته تجلیل شد. " 2

همچنان در ستون ای زنگ اول در روز نامه ای 8 صبح - پنجشنبه شانزدهم میزان 1388 - "اسطوره ای در واقعیت تاریخ" را خوانده بودم.

باخواندن گزارش ها و مقاله ای در مورد ارنستو چه گوآرا خوشحال شدم و با خودم گفتم که در افغانستان هم خوشبختانه تا هنوز انسانهایی فرهیخته ای زنده اند و یافت میشوند تا در مورد زنده یاد ارنستو چه گوآرا محفلی برپا میدارند و یادش را گرامی داشته و گپ میزنند. من با خواندن هر دو گزارش و مقاله متأسفانه نتوانستم فشرده همه گپ هایی را بخوانم که در آنجا مطرح شده بودند.

نخست از همه برای دوست عزیز و عزیزانی که همچو محفلی را برگزار کردند و ارجمندانی که در آنجا شرکت نمودند ، بر پا نمودن همچو جلسه ایرا از ژرفای قلبم تبریک میگویم.

فکر مینمایم که تا حال در مورد ادبیات امریکای جنوبی وبه ویژه ریالیسم جادویی و شعر در امریکای جنوبی، هایکو در جاپان و ادبیات در آسیا و افریقا و کشور های اروپایی و کشور های دیگر محافلی خرد وبزرگی دایر شده است وجوانان توانسته اند از هر محفلی برگ های سبزی باخود ببرند. تدویر جلسه ای برای چه گوآرا نیز در جای خود حایز اهمیت است و آزادی بیان و گفتار را در همچو محافلی غنا میبخشد و ممارست وتمرین خوبیست. اگر دوستان وعزیزانی در مورد چه گوآرا مطالبی نوشته بوده باشند و در آن محفل به خوانش گرفتند ،چه بهتر که هممطالب ومقاله ها چاپ شوند و پخش گردند و با خوانش گرفتن آن نبشته ها و یا کتابها ویا جزوه ها بتوانیم از محتوای مطالب چاپ شده مستفید گردیده وفیض ببریم.

اینکه من ای پیرانه سر را در همچو محافلی بنا به دلایلی که پیش خود شان است، راه نمیدهند ، شاید حق با جوانان باشد و شاید هم مطالب در کار باشد که من نمیدانم واولیای امور و خسروان خود بهتر دانند. اگر من را در همچو محفلی راه میدادند میتوانم بشما اطمینان بدهم که به نبشتن این گپ ها بعد از آن محفل بزرگ کیفی نیاز وضرورتی شاید نمیبود.

یاد داشت های تند نویسی :

پیش از وارد شدن به این بحث ناتراش و ناخراس میخوام بنویسم که من تا هنوز نمیدانم که چرا در همچو جایی نویسندگان و فعالین سیاسی کابل نخواستند تا در مورد هفتم و هشتم اکتوبر و بعد از آن سخنرانی هایی ترتیب بدهند و پیش منظر هشتم اکتوبر 2001 و پس منظر آن را تا حال مورد ارزیابی قرار بدهند . شما بهتر میدانید که در هفتم اکتوبر سال 2001 بی 52 ها به زبان تفاله های اتومی با کوه ودشت این سرزمین سخن گفتند و عده ایرا که خود و شرکایشان پرورش داده بودند ، از نگاه نظامی در کنار راندند و کسانی دیگری را به روی صحنه آورند که شما بهتر از من همه روزه قضایا را دیده اید و میبینید.

به نظر من جا داشت و جا دارد تا پیش از برگزاری بزرگداشت برای زنده یاد ارنستو چه گوارا در مورد هفتم اکتوبر 2001 نیز مجلس و سیمیناری دایر میگردید و همه جوانب قضیه مورد جرو بحث قرار میگرفت و طرح های گوناگون و اهداف گوناگون قدرت های محلی، منطقوی و جهانی بازنگری میگردید و در آن صورت برای جلسه فردا یا جلسه زنده یاد ارنستو چه گوارا مواد بسیار جامعی برای بحث ها بوجود می آمد.

ببخشید که یاد آور میشوم که فراموشی و از یاد بردن هفتم اکتوبر 2001 را در افغانستان نمیتوانم به هیچ وجه توجیه پذیر بدانم. حافظه نزدیک ما بما حوادث نزدیک و محلی را بیاد نمی آورد و حافظه دور ما مارا بیاد چهل سال و اندی پیش در امریکای جنوبی میبرد. بهتر است تا حافظه دور و نزدیک ما مورد روان کاوی صورت بگیرد تا خدا نخواستہ فراموش کار نگردیم. البته این گفته های من در باره دست اند کاران ای برپا نمودن همچو مجالس است که به یقین هفته ها پیش همچو محافلی را تدارک میبندند و راه اندازی مینمایند.

اینک میخوام چند نکته را به مثابه یاد داشت های تند نویسی شده خدمت عزیزان و خوانندگان در انجمن قلم و نویسندگان و فعالین سیاسی که در آن جلسه حضور داشتند و یا نداشتند و همه خوانندگان ارجمند جراید ماندگار و هشت صبح بیان دارم تا باشد که دگر اندیشان فرهیخته ای ما اگر لازم ببینند اندکی ژرفتر بیاندیشند. پیش از آنکه من در این مورد زیاد تر بنویسم البته برای فعالین سیاسی و غیر سیاسی خاطر نشان میسازم که تجارب تلخی از گذشته های دور و نزدیک این کشور و کشور های همسایه و اروپا و امریکا وجود دارند که در روز گاری و وقفه ای " آزادی گفتار و بیان " را بنام حق بشر

پاس میدارندو زمانی هم آنهایی را که از حق بشر دفاع کرده اند ، در کوره های آدمسوزی سوختانده و یا در زندانها تیر باران کرده و یا در محاکمات محکوم به اعدام یا حبس ابد نموده اند و باز هم اگر فرمانروایان احساس نمایند که گپ از گپ می گذرد و پای منافع بطور جدی به میان می آید ، باور کنید بازهم بخاطر چند ورق که از اینترنت گرفته شود یا ترجمه ای کم از کم بیست سال زندان را تجویز مینمایند ولی رییس آدمکشان حرفه ایرا به نرزه سال حبس در زندان محکوم مینمایند تا شرایط رهایی اش را مساعد ساخته و وی را خلاص نمایند . آیا شما میتوانید اسد الله سروری را و جریان حاکمیت اش در آگسا و ماموریت اش در کنار ببرک کارمل بعد از 6 جدی و محاکمه های وی را در این اواخر فراموش نمایید؟

آیا میدانید که اسد الله سروری در قتل دبز کارمند عالیرتبه سفارت امریکا در هوتل کابل در کجا نشسته بود و از کجا فرمان میرانند و چگونه حادثه گرونگان گیری از مقابل سفارت ایالات متحده امریکا در وقت ریاست اسد الله سروری سازمان داده شد ؟

آیا میدانید که اسد الله سروری به بهانه گروگانگیری دبز کارمند و شارژ دافیر سفارت ایالات متحده امریکا حکم کشتن چند نفری را در افغانستان که علاقمند خواندن آثار چه گوارا بودند بطور شفاهی و یا زبانی ابراز کرده بود و فرمان داده بود و چه نامهایی در آن روز ها بزبان رانده میشد ؟

آیا میدانید که چگونه بازی دوگانه ای در یک روز سازمان داده شد و از یکسو شارژدافیر دبز را آگسا و کارمندانش اختطاف نمودند و به هوتل کابل بردند و از سوی دیگر گویا برای نجات اش کوشیدند و پنج نفر دیگر را متهم به گروگانگیری کردند و بعدا موج کشتار ها را در زندان پلچرخی برآه انداختند و بنام اینکه گویا همه طرفداران چه گوارا را پاک سازی مینمایند ، دست به قتل زدند ؟

اگر دیروز قدرت های بزرگ و کوچک و همسایه های دور و نزدیک و همه کشورهایی که خود را مدافع آزادی گفتار و بیان و حقوق بشر میدانند و معاهدات ایرا به امضا رسانده اند ، حق و حقوق بشر و آزادی گفتار و بیان را پامال نموده اند و بشر را به پیشیزی نمیخواهند ارزش بدهند ، امروز هم میبینیم که در هر گوشه و کنار دنیا و این کشور به خاک و خون کشیده شده افغانستان بسیاری از عوامل استخباراتی قدرت های بزرگ و کوچک ای که خود را مدافع حقوق بشر میدانند و یا جلوه میدهند ، بخاطر منافع خودشان فرزند ان این مملکت مانند اجمل نقشبندی و یا منادی گرامی و بسا زنده یاد ها را آغشته بخون میسازند و همه وجدان های بیدار را در سوگ شان قرار میدهند.

اگر من با نبشتن این جملات یکبار گوشه های نهان و آشکار حافظه دور و نزدیک شما را تحریک می نمایم و بسیاری از سلول های حافظه را تکان می دهم ، می خواهم با توجه به این تجارب تلخ آنچه را نادرست میدانم همین حالا بنویسم تا دشمنان انسانیت که خوش خط و خال اند نتوانند آسیبی بشما برسانند.

در گذشته ها عمدا برگزاری محافلی را اجازه میدادند و خود گردانندگان قدرت در پشت صحنه از " کبوتران پرقیچی " سخن میگفتند و رد پای دگر اندیشان را می گرفتند و آنها را بنام اینکه " سزای قروت آب گرم است " زیر لت و کوب شکنجه ها میشاراندند و از قین و فانه تا زولانه و غل و زنجیر و به دار زدن ها و به توپ بستن ها ابا نه ورزیده اند. در جامعه مدرن با گاز سوختانده اند و در جامعه پیش مدرن با پنبه میکشند.

تجارب مجالس در پوهنی ننداری و دوره های هفتم و هشتم شورای کابل و تجارب دوره های دوازده و سیزده شورا و روزگاران بعد از آن تا امروز جای ارزیابی خود را دارند و در مجموع سرنوشت تعداد بیشماری از روشنفکران از دوران شمس النهار و شیر علی خان تا سالهای 1903 و بعد از آن تا حال همه و همه گواه بر اینست که با تاسف بعضی حوادث به شکل تراژیدی ویا کمیدی آن تکرار شده اند. البته نمیخواهم تا در این نبشته شما را درد سر بدهم . من در نبشته های زیادی به این مسایل پرداخته ام و شما میتوانید از راه گوگل

بنام باقی سمندر *Baqi samandar / abdul samandar*

ادرجزییات بحث من وارد www.goftaman.com ، www.google.com

گردد و اگر علاقه داشتید در ستون نویسندگان را باز نموده و نظر من را در مورد استبداد از نزدیک به خوانش بگیرید. قصد ندارم تا وقت گرانهای شمارا در اینمورد بیشتر بگیرم .

من قصد ندارم چیزی بنویسم که گویا از آن بوی ترس به مشام بیاید و من پیرانه سر فکر مینمایم که مسوولانه برخورد نمودن در مورد اوضاع سیاسی - نظامی و اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی افغانستان ایجاب مینماید تا بجای شعار دادن تحلیل مشخص از اوضاع مشخص را یکی از وظایف خود دانسته و اگر نه میتوانیم بیاندهشیم تا رهنمودی بیابیم و افغانستان را در همین برهه زمان بسوی نیل به استقلال سیاسی و اقتصادی و آزادی و دموکراسی و تامین عدالت اجتماعی رهنمون گردیم ، بهتر خواهد گردید تا احساسات خود را تا حد توان سمت و سوی بهتر دهیم تا رخنه ای خرد و عقل به مثابه شمع کوچک و لو نا توان در این ماتمکده و ظلمت ستان روشن بماند.

اگر نه چنین باشد شاید نسل کنونی و نسل های بعدی آسیب ها و درد های بیشماری را با ز هم تجربه نمایند .

در گزارش جریده ماندگار **ارنخستین** بارسالروز برگزاری کشته شدن چه گوارا در افغانستان یاد میگردد و من بخاطر نویسنده ارجمند میسپارم که ممکن این نخستین بار برگزاری نباشد ، زیرا در سال 1968 یعنی درست چهل و یک سال پیش از امروز و چندی بعد از کشته شدن زنده یاد چه گوارا تعداد از زندانیان سیاسی آنوقت افغانستان در زندان دهمزنگ در قلعه کرنیل وقتی به همدیگر " ای همزنجیر و همسنگر " میگفتند ، نتنها از مرگ چه گوارا یاد میکردند ، حتی تصویرش در دیوار اتاق زندانی هایی نصب شده بود و برای تصویرش نیز شعر ها سروده اند . اگر جوانان به کتاب اشعار و سرود های دهه شصت و هفتاد میلادی بخواهند مراجعه نمایند ، حتما به نمونه اشعار برای تصویر چه گوارا در زندان متوجه میگردند که برای ارنستو چه گوارا سروده شده است . شکی نیست که شاعران ما امروز آن همه اشعار را شعر نه بلکه شعار خواهند خواند .

در بیرون از زندان نیز یادی از ارنستو چه گوارا میگردید و من ای پیرانه سر آن روز هارا بخاطر دارم . نتنها سخن از ارنستو چه گوارا به میان می آمد بلکه عده ای خود را حتی خط گذار تفکر چه گوارا در افغانستان می نامیدند و شیوه مبارزه چه گوارا را بنام مبارزه چریکی یاد مینمودند .

البته در آن روز ها و شب های چهل و یک سال پیش صحبت از مبارزه درون پارلمانی و بیرون پارلمانی و مبارزه در شهر ها و دهات و اشکال مختلف پیشبردن مبارزه برای تحقق ارزو و خواسته های پیش کشوتان مبارزه آن روز ها نتنها در جراید و هفته نامه ها بازتاب مییافت بلکه در ساحه درس و مکتب و دانشگاه ها و حتی خیابانها هم جر و بحث صورت میگرفت . چه بسا که بعد از کودتای هفت ثور 1357 حزب گویا دیموکراتیک خلق بسیاری از آنهایی را که عضو حزب شان نبود، به مثابه دشمن تلقی کرده و برای تصفیه فزیکتی سه نوع مخالفین شان اقدام عملی کردند . سه نوع اندیشه مخالف خود را چنین تقسیم بندی نموده بودند . سر دمدار این سازماندهی و تقسیم بندی شخص اسدالله سروری رییس اگسای ان روز گار در رابطه نزدیک با کی جی بی قرار داشت .

اخوان المسلمین

ناسیونالیست های تنگ نظر

افراطیون چپ

درست از فردای هفتم ثور 1357 سازماندهندگان کودتای هفت ثور به دستگیری مخالفین شروع نموده و زندانها پر از مخالفین گردید.

در داخل زندان ای پلچرخی عده زیادی از جوانان راکه در سال 1353 و 1354 طرفداران شوروی آنوقت از پنجشیر، لغمان و هرات و بسا جا هاگرفتار نموده بودند، تیر باران نمودند و به ادامه آن به موج از گرفتاری های ادامه دادند.

به همین ترتیب تعداد زیادی و بیشماری را که به زعم کودتا چیان گویا چپ افراطی بودند نیز گرفتار نموده و بعدا بسیاری را تیر باران کردند. میتوان از گرفتاری های افرادی بنام داود سرمد، حسین طغیان، عزیز اورییا خیل و دیگران در قلعه غیبی کابل نام برد و یا از کشتن عزیز طغیان معلم سابقه دار معارف و فارغ التحصیل رشته تاریخ از پوهنتون یا دانشگاه کابل.

عزیز طغیان فرزند خادم بیک با دوست گرامی اش استاد عبد الله فرملی از زمره طرفداران خط فکری ارنستو چه گوارا بودند و یکی را در زندان کشتند و دیگری را در روی سرک پل آرتل به وسیله سلاح نصب شده بروی تانک.

عزیزانم سخنم به درازا خواهد کشید اگر نام همه جوانانی را بنویسم که با آثار ارنستو چه گوارا آشنا بودند و خواندن آثار وی را جز اصلی مطالعات خود قرار داده بودند.

به همین ترتیب در زمان حاکمیت نورمحمد تره کی و ریاست اسد الله سروری در آگسا یا سازمان جهنمی، تعدادی را بنام ناسیونالیست های تنگ نظر گرفتار نموده و حتی از چرخ بالها یا هلی کوپتر ها به دریا انداختند و عده ایرا نیز به زندانها اسیر ساختند و در زندانها تیر باران کردند و بگو رهای جمعی زیر خاک نمودند.

درست بعد از این موج گرفتاری ها باز هم عده ای زیادی از جوانان که راهی کوه ها و دره ها میشدند، کتابهای چه گوارا راکه در زمان غیر جنگی بالشت زیر بالین شان بود، از یاد نبرده و سازماندهی سیاسی و نظامی شان در کوه ودشت تقریبا با اشکال سازماندهی چه گوارا شباهت داشت. اینکه بالای این گروه ها چه آوردند و عواقب کارشان به کجا ها کشیده شد، از حوصله این تند نویسی بدور است. فقط برای شما یاد آور میشوم که زنده یاد مجید که بدون شک اسطوره مقاومت شمرده میشود یکی از انسانهایی بود که حتی در سالهای 1347 و 48 تمایل به ارنستو چه گوارا در افکارش

خوانده میشود . مجید را دوستان اش بنام اغا صاحب و یا مجید کلکانی هم یاد میکنند و وی در زمان ریاست اسدالله سروری زندگی مخفیانه داشت و وقتی اسد الله سروری معاون ببرک کارمل بعد از ششم جدی یا تجاوز اشکار دولت شوروی آنوقت به افغانستان در 1358 صادر گردید ، مجید را گرفتار نموده و در زندان تیر باران کردند. امید وارم که جوانان سر زمین ما اندکی وقت بیابند و رد پای چه گوارا را در میان هوادارانش در افغانستان و ایران نیز به خوانش بگیرند و نتایج سیاسی از آن خط را همه جانبه ارزیابی نموده و مد نظر داشته باشند.

ممکن شما جوانان نام بحر الدین باعث را شنیده باشید و بیاد نداشته باشید که وی چگونه در کوهساران افغانستان تلاش میورزید تا از افکار سیاسی – نظامی ارنستو چه گوارا نیز بیاموزد. اگر من از همه زنده یاد ها نام ببرم این یاد داشت تند نویسی تبدیل به یک مقاله ای خواهد شد که خواننده ارجمند را کم حوصله خواهد ساخت.

اگر شما عزیزان خواهان تحقیق ای در این مورد باشید ، لطفا به بنیاد شهید مسعود تماس بگیرید و در جمع بیشتر از پنج هزار جلد کتاب های شخصی وی شما آثار ارنستو چه گوارا – له دوان – جنرال جیاب و ماووتسه دون و بسا از متفکرین جنگ های چریکی و پارتیزانی را به چشم سر خواهید دید و اگر تحقیق بیشتر در نبشته ها و سخنرانی شنیداری و دیداری مسعود نمایید باز هم شما با طرحهای بر میخورید که در گوشه دیگری ارنستو چه گوارا مطرح ساخته بود. پس چه گوارا در افغانستان طرفدارانی از طیف های گوناگون فکری داشت.

من نمیخواهم تا این سخن به درزا بکشد فقط میخواستم بنویسم که یاد و بود چه گوارا در افغانستان برمیگردد به دهه چهل خورشیدی هجری یا سالهای دهه شصت میلادی.

جای بسیار بحث خواهد بود اگر در مورد سه نفر یعنی مجید ، بحرالدین باعث و مسعود که دارای بینش های متفاوت بوده اند و هر سه نفر شان به اشکال مختلف توسط سازمان جاسوسی کاگی ب و کشته شده اند و در افغانستان نیستند ، چگونه این سه نفر با سه دیدگاه از مواضع فکری مختلف ، سه برداشت از ارنستو چه گوارا داشتند و در زندگی روز مره شان در کوه و دشت منکر خواندن آثار چه گوارا نمیشدند.

آنچه میخواهم برای شما جوانان عزیز بنویسم و این را مسوولیت خود میدانم اینست که :

هرکس که نداند که پشت هر واژه سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی و حقوقی منافی نهفته است آن شخص کودن و ابله خواهد بود. همچنان هر فردی که چند ورق کاغذ را بنام تفکر سیاسی خوانده باشد میداند که اگر احکام هندسی هم به منافع انسانها برخورد میکرد و بکند مسلماً آنرا رد میکردند و میکنند. از اینرو ارنستو چه گوآرا از زمانی که گودا گرد امریکای لاتین را پشت سر گذاشت و سر انجام با فیدل کاسترو و یارانش آشنا شد و در انقلاب کوبا شرکت نمود و سهم خود را در آن کشور ادا نمود و یا در بولیوی رفت تا در انجا حرکات انقلابی را سازمان دهد ، بدون شک که ارنستو چه گوآرا یک فرد انقلابی بود و با ارمان انقلابی زیست و جان داد و به گفته خودش دو شب در یک بستر و یک محل نمی خوابید .

من تا هنوز اثری از ارنستو چه گوآرا نخوانده ام که دلالت به پیروی وی از افکار کارل مارکس نماید. من با صراحت بایست بنویسم که ارنستو چه گوآرا انقلابی بود اما " مارکسیست " نبود .

این نبشته گنجایش و حوصله این بحث را ندارد. ممکن بسیاری از آنهایکه طرفدار کارل مارکس باشند ، خود را در زمره انقلابی ها بشمارند اما هرانقلابی مجبور نیست تا طرفدار کارل مارکس باشد و یا به اصطلاح رایج گویا مارکسیست باشد.

کارل مارکس در زمان زندگی اش با بسا افکار بلانکی مخالف بود و در کمون پاریس نیز از بلانکیست ها حمایت نمیکرد.

من میخواهم با بیان و نوشتن جملات پایین این یادداشت ها را نیز بپایان برسانم و اگر عزیزان علاقمند ادامه این بحث ها باشند ، من در این مورد باز هم خواهم نوشت .

برای شناختن بیشتر و خوبتر ارنستو چه گوآرا بهتر خواهد بود تا یکبار اگر وقت بیابیم

سیمون بولیوار را بشناسیم . کونراد دیترز تحقیقی جالبی در این باره دارد و امیدوارم نبشته های محققین دگر را نیز بخوانیم. چه گوآرا را بنا م یکی از مرد قرن بیستم گرامی میداریم و سر سخت ترین مخالفین دیروزی کارل مارکس قرن بیست و یکم را قرن مارکس میدانند.

برای شناختن دقیق ارنستو چه گوآرا و ارمانهایش این نبشته هرگز کافی نیست و امیدوارم این بحث در " ماندگار " و هشت صبح ادامه بیابد. چه در این نبشته من نه به شناساندن ارنستو چه گوآرا و نه ارمانهایش کدام کاری انجام نداده ام اما آرزو دارم که در این بحث به شکل نوشتاری شرکت نمایم.

توجه نمایید !

اگر فردی از زمره جوانان ای کشور افغانستان در ذهن خود چنان تصور نماید که گویا بخواهد مانند ارنستو چه گوارا در جنبش انقلابی ای در افغانستان شرکت نماید ، بایست بخاطر بسپارد که هیچ یک از شرطهای که در کیوبا پیش از جنبش نیشکر و بعد از آن تا زمان سقوط رژیم دیکتاتوری وجود داشت ، وجود ندارد. اصلا در این کشور جنبش انقلابی ای وجود ندارد که جوانی بخواهد در آن شرکت نماید و یاد ارنستو چه گوارا را با شرکت نمودن خود زنده نگهدارد. امیوارم جوانان این کشور دچار آوانتوریسم و ماجرا جویی نگرديده و حلقه های قوی ایرا که در افغانستان و به گردها گرد منطقه دیده میشوند با حلقه ضعیفی که در کوبا وجود داشت و شکست یکی نگیرند و به خاطر بسپارند که سر انجام بعد از

بحران کوبا همان کوبا بیشتر از نیم قرن بازم

در محاصره قرار داشت و اینک فیدل کاسترو یار دیروزی ارنستو چه گوارا بعد از نیم قرن که درد ورنج و گرسنگی های مردم کوبا را دید ، امروز سخت علاقمند و گذاری جایزه نوبل برای بارک یا بارق حسین اوباما است .

بایست اندیشید و صد بار گز کرد و یک بار برید.

همان طوری که راه بولیوی جدا از راه کوبا است و بود . به همین ترتیب در افغانستان طی سی سال اخیر ثابت گردید که راه به پیروزی رسیدن و سر فرازی مردم هر دم شهید افغانستان از راه اکتوبر 1917 پتروگراد ، 1949 پکن و 1952 دین بین فو و راه پنوم پن و الجزیره و لاوس و نیپال و لیما و کوبا جدا است.

من اینطور فکر میکنم و اجازه بدهید به مثابه یک دگر اندیش خاطر نشان سازم که به نظر من الگو سازی به معنی اصلی کلمه هیچ درد افغانستان را دوا نکرده است و نخواهد کرد.

راه افغانستان راه نا کوبیده است . باید با مغز خود بیاندیشم و روی پای خود برویم.

این کار هم درد دارد و هم ----.

تشکر از علاقمندی تان.

سر فراز باشید و در پایان سخن یکبار دیگر یاد ارنستو چه گوارا را گرامی میدارم.
باقی سمندر.

اکتوبر 13-10-2009

رویکرد ها

1 = جریده ماندگار – روز نامه صبح افغانستان – سال 1 شماره 148 شنبه 10
اکتوبر 2009- 18 میزان 1388

2 = جریده 8 صبح – روز نامه 8 صبح شماره صدو شصت و یکم – شماره مسلسل
695- شنبه 18 میزان- 10 اکتوبر